



موسی گله پدروزش پترو، کاهن میدان را شبانی می کرد. روزی گله را به آن سوی صحرا برد و به حوریب که کوه خدا باشد، رسید 2. در آنجا، فرشته خداوند از درون بوته ای در شعله آتش بر او ظاهر شد. موسی دید که بوته شعله ور است، ولی نمی سوزد 3. پس با خود اندیشید: «بدان سو می شوم تا این امر شگفت را بنگرم و ببینم بوته چرا نمی سوزد 4». چون خداوند دید موسی بدان سو می آید تا بنگرد، خدا از درون بوته ندا در داد: «ای موسی! ای موسی!» موسی گفت: «لبیک 5». خدا گفت: «نزدیکتر میا! کفش از پا به در آر، زیرا جایی که بر آن ایستاده ای زمین مقدس است 6». و افزود: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و

خدای یعقوب.» موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید به خدا بنگرد. 7 خداوند گفت: «من تیره روزی قوم خود را در مصر دیده ام و فریاد آنها را از دست کارفرمایان ایشان شنیده ام، و از رنجشان نیک آگام 8. پس اکنون نزول کرده ام تا آنان را از چنگ مصریان برهانم و از آن سرزمین به سرزمینی خوب و پهناور برآورم، به سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است؛ یعنی سرزمین کنعانیان، حیثیان، آموریان، فرزیان، جویان و یبوسیان 9. آری، حال فریاد بنی اسرائیل به درگاه من رسیده است و ستمی را که مصریان بر ایشان روا می دارند، دیده ام. 10 اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم تا قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری 11». ولی موسی به خدا گفت: «من کیستم که نزد فرعون روم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟ 12» خدا گفت: «به یقین من با تو خواهم بود. و نشان اینکه تو را من فرستاده ام این است که چون قوم را از مصر بیرون آوری، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.» 13 موسی به خدا گفت: «اگر نزد بنی اسرائیل روم و بدیشان گویم، "خدای پدرانتان مرا نزد شما فرستاده است،" و از من بپرسند، "نام او چیست؟" آنها را چه پاسخ دهم؟ 14» خدا به موسی گفت: «هستم آن که هستم.» به آنان بگو: «"هستم" مرا نزد شما فرستاده است 15». و باز خدا به موسی گفت: «به بنی اسرائیل بگو: "پهوه، خدای پدرانتان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده است." نام من تا به ابد همین است، و همه نسلها مرا به این نام یاد خواهند کرد.

من چه کسی هستم؟ ایا من همان کسی هستم که دیگران من را توصیف می کنند و یا من ان کسی هستم که من از خودم می دانم؟ کشیش Dietrich Bonhoeffer این جمله ها را در زمان جنگ جهانی دوم که به دست هیتلر در زندان گرفتار شده بود نوشته بود. این پرسشی که من چه کسی هستم، بسیار مهم است زیرا اگر کسی جواب این سوال را نداند با مشکل بی هویتی خودش روبه رو است. چنین فردی اغلب نمی داند چگونه با خود یا با افراد دیگر رفتار کند. او نه رسالت خود را می داند و نمی داند چگونه آن را انجام دهد. این منجر به وضعیت بسیار ناخوشایندی می شود، زیرا عدم شناخت معنای زندگی خود می تواند یکی از بزرگترین بارها باشد.

موسی یک نوجوان ۱۷ ساله ای بود که اصلا معنی کلمه بی هویتی را نمی دانست. او تا آن دوران یک دانش آموز بسیار موفق بود. حتی در بعضی از زمان ها بهترین دانش آموز مدرسه خودش بود. او زندگی راحت و معمولی داشت. او بعد از چند سال در یکی از رشته های ورزشی به مقام خوبی دست پیدا کرد. او آینده خودش را به خوبی می دانست. او می خواست در آینده به دانشگاه برود و در رشته ورزشی خودش به بهترین جایگاه برسد. موسی تا سن ۱۷ سالگی اصلا به خودش شک نداشت که به ان آینده روشن خواهد رسید. به نظر می رسید آینده او از پیش تعیین شده : او بخشی از برگزیدگان در خانه فرعون خواهد شد. آینده درخشانی در انتظار او بود. اما چند سال بعد همه چیز متفاوت به نظر می رسید. موسی در حال فرار بود. او یک نفر را کشته بود و به همین دلیل تحت تعقیب مقامات بود. او در خانه پترو پناه را پیدا کرد و با ازدواج با دخترش، حق اقامت در آنجا را به دست آورد. در این مدت، موسی دیگر نمی خواست به گذشته خود فکر کند - خاطرات گذشته بسیار دردناک بودند. در عوض، او مشغول چیزهای کوچک و عادی بود، مانند یافتن علف سبز برای گله. در این مرحله، موسی به دنبال خدا نبود. اما خدا به دنبال او بود. خداوند با بوته شعله ور که نمی سوخت کنجکاو موسی را برانگیخت. این پدیده شگفت موسی را به خود جذب کرد و بنابراین خدا از کنجکاو انسانی موسی استفاده کرد تا با او صحبت کند. امروز هم چنین اتفاقی می افتد: ممکن است شخصی از روی علاقه ی ناب هنر موسیقی به کلیسا برود و ناگهان خداوند با قلب او صحبت کند. یا کسی به کلیسا می رود چون می خواهد با کسی که دوستش دارد ملاقات کند - و سپس کلام خدا به قلب او برخورد می کند. «موسی! موسی!» خدا صدا زد. موسی که دیگر هویت دقیق خود را نمی دانست، شخصاً مورد خطاب کسی قرار گرفت که همه قلوب را می داند. فقط خدا می تواند

چنین کاری را انجام دهد. هیچ تلاش انسانی، چه از طریق دعا و چه از طریق عرفانی، نمی تواند این برخورد را وادار کند. اگر خدا خودش عمل نکند همه چیز بی فایده می ماند. اگر چه خداوند در هر کجا هست، او به تنهایی لحظه ای را انتخاب می کند که مستقیماً با قلب فردی صحبت کند. بلز پاسکال، فیلسوف معروف، این را به شیوه خود بیان کرد: او ضرب المثلی را به لبه کت خود دوخت: و حتی تاریخ و زمان ملاقات با خدا را در آنجا ترسیم کرد. او نوشت: "آتش. خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب نه فلاسفه و علما. یقین، یقین، آرامش. خدا عیسی مسیح شادی." وقتی با خدا روبرو می شویم، اغلب چاره ای جز لکنت زدن نداریم. این همان چیزی است که برای موسی در کوه اتفاق افتاد. صورتش را پوشید و فقط گفت: اینجا هستم.

تا آن زمان، موسی یک فرد بسیار شکست خورده بود. این واقعیت که اکنون خدا او را مستقیماً با نام خود خطاب می کرد، او را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد و هویت جدیدی به او بخشید. اما این خطاب شگفت انگیز ترین چیز نبود. نکته اصلی این بود که خداوند نام خودش را نازل کرد. هنگامی که خداوند نام خود را آشکار می کند، به این معنی است که می گوید: "من آنجا هستم" یا بهتر است ترجمه شود: "من شما را تنها نخواهم گذاشت!" و اینگونه خدا به ما آشکار می کند که در زندگی ما دخالت می کند و ما را نجات می دهد. او این کار را از طریق نام خود انجام می دهد. خدایی که آسمانها نمی توانند او را در بر بگیرد، اینجا روی زمین با ما ساکن است. برای موسی این کار را با نام خود انجام داد. مکاشفه نام خدا در کوه حورب در واقع تنها آغاز تاریخ طولانی خدا با ما انسانها بود. بعداً خدا راهش را بیشتر و واضح تر به ما نشان می داد. اگر چه خداوند از افراد زیادی استفاده کرده و راههای مختلفی را انتخاب کرده است، این پیام همیشه یکسان بوده است خدا می گوید: «من برای شما به عنوان یک عامل اصلی و ناجی اینجا هستم!» انبیای در عهد عتیق آن را تجربه می کردند، و در نهایت از طریق تجسم خدا در عیسی مسیح نام خدا آشکار شده بود. هنگامی که به نام پدر، پسر و روح القدس تمعید می گیری، این نام در زندگی تو نیز تلفظ می شود. و هنگامی که بدن و خون عیسی مسیح را در شام خداوند دریافت می کنیم، همین نام به ما می رسد. برای موسی، امانت داشتن نام خدا نقطه عطف زندگی او بود. او نه به عنوان یک انقلابی شکست خورده، بلکه به عنوان فرستاده حق تعالی به وطن بازگشت. موسی مأموریت خود را به عهده گرفت، هر چند که آسان نبود. او فرعون قدرتمند را به عنوان حریف خود داشت و حتی قوم بنی اسرائیل نیز اغلب با نقشه خدا سرسخت و مخالف بودند. اما با نام خدا، موسی مستقیماً به خود خدا دسترسی داشت، گویی خدا کارت حسب بانک شخصی خود را با شماره پین از طریق نام او به او داده بود - حسابی با ذخایر بی نهایت که هرگز تمام نمی شود.

آنچه در کوه حورب اتفاق افتاده بود نه تنها برای موسی بلکه برای همه ما مهم است. وظیفه ای که خداوند به موسی داد چیز جدیدی نبود: این خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب بود که در گذشته معجزاتی انجام داده بود و به انجام آن ادامه خواهد داد. از طریق عیسی، خدا نازل شد و زندگی و هویت خود را در اینجا بر روی زمین در میان ما انسانها آشکار کرد. علاوه بر این، خدا روح خود را بر همه مردم جاری کرده است، به طوری که نه تنها افراد می توانند به نام خدا صحبت کنند، بلکه همه ما می توانیم به نام خدا دعا کنیم و با هم زندگی کنیم. به همین دلیل است که امروز می توانیم مستقیماً خدا را مورد خطاب قرار دهیم و دعا کنیم: "پدر ما!" بنابراین ما می خواهیم که نام خدا در میان ما مقدس باشد. زیرا وقتی نام خدا تقدیس می شود معنایی جز این ندارد که خدا حضور است.

وقتی موسی به مصر بازگشت، می دانست که این کار از طرف خداست. این مأموریت که او به نام خدا انجام داد، از آن پس - حتی در مواقع سخت - خدا همراه او بود. ممکن است مدام با بحران مواجه باشیم. ممکن است همیشه معنای کار یا تعهدمان به کلیسا را درک نکنیم. اما دقیقاً در چنین شرایط است که می توانیم، مانند موسی قبل از بوته شعله آتش، چهره های خود را پنهان کنیم و به حضور خدا بیاییم. هفته به هفته می توانیم در مقابل محراب زانو بزنیم و خود عیسی را پذیرایی کنیم. این به ما قدرت و امید برای یک زندگی کامل می دهد. همه اینها را نمی توان با کلمات انسانی بیان کرد - نه با کلمات یک فیلسوف و نه با کلمات دیگر. اما این هم مهم نیست. تنها چیزی که مهم است این است که خود خدا ما را فرا می خواند و مأمور می کند. و می گوید «پیش از آنکه تو را در رحمت نقش بندم، تو را شناختم» آمین